

## تحلیل برساخت‌گرایانه از برخی مسائل اصول فقه در پرتو نظریه جان رالز

حجت منگنه‌چی\*

DOI: 10.22096/rc.2026.2063139.1258

[تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۳/۱۸ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۸/۰۷]

### چکیده

برساخت‌گرایی، مفهومی است که در تفسیر کانتی از اخلاق ریشه دارد و جان رالز، فیلسوف آمریکایی، آن را در بنیادگذاری اصول عدالت و نظریه «عدالت به‌مثابه انصاف» بسط و سامان فلسفی بخشید. برساخت‌گرایی اخلاقی بر این باور است که اصول اخلاقی نه واقعیت‌هایی مستقل و پیشین، بلکه محصول توافق عقلانی میان فاعل‌های اخلاقی در فرایندی فرضی یا آرمانی‌اند. این پژوهش می‌کوشد با تکیه بر صورت‌بندی رالز از نظریه برساخت‌گرایی، امکان به‌کارگیری آن را در تحلیل مسائل اصول فقه اسلامی بررسی کند. روش تحقیق، تحلیلی - مفهومی و تطبیقی است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که برخی مسائل اصولی، همچون نظریه تصویب، اجزاء، عدول از فتوا و اجتهاد در فرض انسداد، قابلیت تفسیر برساخت‌گرایانه دارند؛ بدین معنا که در این موارد، حکم شرعی نه امری از پیش موجود، بلکه متکی بر فرایند عقلانی اجتهاد است. هدف نهایی مقاله، گشودن افقی نو برای گفت‌وگوی میان‌فرهنگی میان فلسفه اخلاق مدرن و سنت فقهی اسلامی است.

**واژگان کلیدی:** برساخت‌گرایی؛ جان رالز؛ اصول فقه؛ اجتهاد؛ تصویب؛ تخطئه؛ اجزاء.

## ۱. مقدمه

برساخت‌گرایی (constructivism) اخلاقی از جمله دیدگاه‌های مهم و تأثیرگذار در فلسفه اخلاق معاصر است که با نام جان رالز (John Bordley Rawls) (۱۹۲۱-۲۰۰۲)، فیلسوف اخلاق و سیاست آمریکایی، گره خورده است. رالز نظریه‌اش را با الهام از فلسفه اخلاق کانت صورت‌بندی کرد و آن را بازخوانی اندیشه او دانست. وی در نظریه خود کوشید اصول عدالت را بر پایه فرایندی عقلانی و تعهدآور در بستر اجتماع انسانی تبیین کند. رالز برای اولین بار در سخنرانی مشهور خود با عنوان «برساخت‌گرایی کانتی در نظریه اخلاقی» (۱۹۸۰) چهارچوب مفهومی این دیدگاه را ارائه کرد<sup>۱</sup> و سپس آن را در کتاب نظریه عدالت (A theory of Justice) بسط داد. پس از رالز، فیلسوفانی چون کریستین کرسگارد (Christine Marion Korsgaard) (متولد ۱۹۵۲) این نظریه را گسترش دادند.

برساخت‌گرایی بر این ایده استوار است که اصول اخلاقی، نه حاصل کشف واقعیت‌های عینی و مستقل، بلکه حاصل توافق عقلانی فاعل‌های اخلاقی در وضعیتی فرضی‌اند. این دیدگاه، اگرچه در سنت فلسفی غرب پدید آمده است و در آثار اندیشمندان مسلمان عنوانی شناخته‌شده نیست، اما می‌تواند در دیگر زمینه‌های فکری نیز موضوع بررسی قرار گیرد. از این رو، پرسش محوری این مقاله به این صورت است: آیا می‌توان با بهره‌گیری از چهارچوب نظری برساخت‌گرایی رالز، برخی مسائل اصول فقه اسلامی را تحلیل و تبیین کرد؟

پاسخ به این پرسش، امکان‌گشایش افقی نو در گفت‌وگو میان فلسفه اخلاق مدرن و روش‌شناسی اجتهاد در فقه اسلامی را فراهم می‌کند؛ به‌ویژه آنکه برخی از فرایندهای اجتهادی در فقه شیعه از جمله نظریه تصویب، اجزاء، عدول از فتوا و اجتهاد در فرض انسداد به گونه‌ای قابل تفسیرند که در آنها رأی مجتهد یا عملکرد مکلف، نه صرفاً کاشف از واقع، بلکه پدیدآورنده حکم شرعی به شمار می‌رود. این تلقی، به گونه‌ای هم‌راستا با منطق برساخت‌گرایی است که در آن اراده عقلانی، نقش سازنده در تعیین وظیفه عملی دارد.

در این مقاله، ابتدا سطوح مختلف برساخت‌گرایی - شامل: برساخت‌گرایی به‌مثابه نظریه‌ای در فرااخلاق، صورت‌بندی این نظریه نزد رالز در قالب «عدالت به‌مثابه انصاف» و امکان الهام‌گیری و تطبیق آن در برخی سازوکارهای اجتهادی - تفکیک می‌شود. در این راستا

---

1. Thomas Baldwin, "Constructive Complaints", In *Constructivism in Ethics*, edited by Carla Bagnoli (Cambridge: Cambridge University Press, 2013), 202.

تحلیل برساخت‌گرایانه از برخی مسائل اصول فقه در پرتو نظریه جان رالز / منگنه چی ۳۱

تلاش می‌شود نشان داده شود که در چه مواردی می‌توان از برساخت‌گرایی سخن گفت. بنابراین، پرسش‌های فرعی مقاله به این شرح‌اند: چه نسبتی میان برساخت‌گرایی اخلاقی و فرایند اجتهاد در فقه شیعه وجود دارد؟ نظریه‌های تصویب و اجزاء، چه شباهتی با برساخت‌گرایی دارند؟ آیا می‌توان رأی فقیه در فرض انسداد را نوعی حکم برساخته تلقی کرد؟

روش تحقیق در این نوشتار، تحلیلی - مفهومی و تطبیقی است. ابتدا مبانی نظری برساخت‌گرایی با تمرکز بر صورت‌بندی رالز بررسی می‌شود؛ سپس با بهره‌گیری از تطبیق مفهومی، برخی مسائل اصول فقه اسلامی تحلیل می‌شوند تا ظرفیت منطق نظریه رالز برای تفسیر برساخت‌گرایانه آنها ارزیابی شود.

اهمیت این پژوهش در فراهم کردن زمینه‌ای برای گفت‌وگو میان فلسفه اخلاق مدرن و روش‌شناسی اجتهاد در فقه اسلامی است؛ گفت‌وگویی که می‌تواند افقی نو برای تعامل میان عقلانیت مدرن و سنت فقهی بگشاید.

برای اهداف این مقاله، ابتدا فلسفه اخلاق و شاخه‌های آن به اختصار معرفی می‌شود؛ سپس واقع‌گرایی و غیرواقع‌گرایی اخلاقی بررسی و نظریه برساخت‌گرایی رالز تبیین می‌گردد. در ادامه، مقاله می‌کوشد امکان تفسیر برساخت‌گرایانه برخی مسائل اصول فقه را بر پایه چهارچوب مفهومی رالز بررسی کند.

پیش از ادامه، باید تأکید شود که هدف اصلی این مقاله، ارائه تحلیلی فلسفی - اصولی از برساخت‌گرایی در فرایند اجتهاد است، نه تطبیق مستقیم نظریه رالز بر موضوعات و مصادیق فقهی. از این رو، تمرکز پژوهش بر برخی مباحث نظری در قلمرو اصول فقه قرار دارد که ناظر به ساخت و منطق تولید معرفت فقهی‌اند، نه ناظر به خود احکام فقهی. بر این اساس، مقاله در پی تبیین امکان برساخت‌گرایی در سطح مبانی و منطق اجتهاد است، نه در عرصه استنباط احکام. به عبارت دیگر، سطح روش‌شناختی و معرفت‌شناختی، مقصود است، نه سطح کاربردی. در این راستا تلاش شده است تا منطق برساخت‌گرایی رالز با ساخت معرفتی اجتهاد در فقه شیعه مقایسه شود و نشان داده شود که در هر دو، فاعل عقلانی در چهارچوب ضوابط عقلانی و نهادی (نه شخصی)، نقشی سازنده در شکل‌دهی به حکم یا وظیفه شرعی دارند. به این معنا اجتهاد نه صرفاً فرایندی کاشفانه، بلکه تا حدی سازنده است. براساس این نگاه، برساخت‌گرایی نه برای حل مسائل فقهی جزئی، بلکه برای بازخوانی عقلانیت اجتهاد در سطح فلسفه اصول فقه سودمند است.

## ۲. فلسفه اخلاق و شاخه‌های آن

فلسفه اخلاق (Ethics) شاخه‌ای از فلسفه است که به بررسی و تحلیل داوری‌های اخلاقی درباره منش افراد، رفتارهای انسانی و نهادهای اجتماعی می‌پردازد.<sup>۱</sup> به عبارتی، فلسفه اخلاق، گونه‌ای اندیشه‌ورزی عقلانی درباره مسائل بنیادین اخلاق است.<sup>۲</sup> این شاخه از فلسفه به دو بخش اصلی تقسیم می‌شود:

۱. فرااخلاق (Metaethics): این بخش به بررسی معنای مفاهیم اخلاقی، روش تحلیل گزاره‌های اخلاقی و مبانی صدق و کذب این گزاره‌ها می‌پردازد. پرسش‌هایی مانند «خوب» یعنی چه، «باید» چه مفهومی دارد، آیا حقیقت اخلاقی وجود دارد و چگونه می‌توان باورهای اخلاقی را به شکل عقلانی توجیه کرد در این حوزه مطرح می‌شوند.<sup>۳</sup> پس، فرااخلاق ناظر به چیستی احکام اخلاقی و حدود و ثغور اعتبار آنهاست. به گفته برخی پژوهشگران این حوزه، «فرااخلاق تلاشی است برای فهم پیش‌فرض‌ها و تعهدات متافیزیکی، معرفت‌شناختی، معناشناختی و روان‌شناختی اندیشه، گفتار و عمل اخلاقی. به این ترتیب، متاخلاق دامنه وسیعی از پرسش‌ها و معماها را در برمی‌گیرد، از جمله: آیا اخلاق بیشتر امری سلیقه‌ای است تا حقیقتی عینی؟ آیا حقایق اخلاقی وجود دارند؟ [و...].»<sup>۴</sup>

۲. اخلاق هنجاری (Normative Ethics): این بخش با محتوای احکام اخلاقی سر و کار دارد. این شاخه به دنبال آن است که تعیین کند اصول رفتار درست و نادرست چیست، چه ویژگی‌هایی سبب درستی یا نادرستی افعال می‌شوند، زندگی خوب چه مؤلفه‌هایی دارد و جامعه عادلانه چه خصوصیتی باید داشته باشد. این حوزه از اخلاق به پرسش‌هایی مانند: «چه چیزی باید انجام شود؟»، «چه چیزی خوب است؟» و «آیا سقط جنین مجاز است؟» پاسخ می‌دهد.<sup>۵</sup>

بر اساس آنچه بیان شد، فرااخلاق جایگاهی مقدم بر اخلاق هنجاری دارد؛ زیرا ابزارهای نظری برای بررسی و توجیه اصول اخلاقی را ارائه و پایه‌ای برای شکل‌گیری اخلاق هنجاری فراهم می‌کند.

۱. تامس نیگل، «فلسفه اخلاق»، در: دانشنامه فلسفه اخلاق، ویراستاران: پل ادواردز، دونالد ام. بورچرت. ترجمه و تدوین: انشاء الله رحمتی (تهران: نشر سوفیا، ۱۳۹۲)، ۳۷.

۲. هری ج. گنسلر، درآمدی بر فلسفه اخلاق معاصر، ترجمه مهدی اخوان (تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۹۰)، ۵.

۳. گنسلر، درآمدی بر فلسفه اخلاق معاصر، ۵.

4. Geoff Sayre-McCord, "Metaethics", In *Stanford Encyclopedia of Philosophy*, Edited by Edward N. Zalta. <https://plato.stanford.edu/entries/metaethics/>. Spring 2024 Edition, para. 1.

۵. گنسلر، درآمدی بر فلسفه اخلاق معاصر، ص ۶؛ و نیگل، فلسفه اخلاق، ۳۷.

### ۳. واقع‌گرایی اخلاقی و غیرواقع‌گرایی اخلاقی

در قلمرو فلسفه اخلاق، طیف گسترده‌ای از مکاتب و دیدگاه‌ها درباره ماهیت احکام اخلاقی وجود دارد. یکی از بنیادی‌ترین پرسش‌ها در این میان، آن است که آیا احکام اخلاقی واقعیتی مستقل دارند یا نه؛ براساس این پرسش، مکاتب اخلاقی به دو دسته کلان، واقع‌گرا و ضدواقع‌گرا تقسیم می‌شوند.

به‌طور کلی، اتخاذ موضعی واقع‌گرایانه درباره هر موضوعی به معنای پذیرش گونه‌ای وجود مستقل برای آن است. در زمینه اخلاق، واقع‌گرایان بر این باورند که گزاره‌هایی چون «ظلم بد است»، «سختی لازم است» و «عدالت یک فضیلت است» بیانگر حقایق اخلاقی‌اند، نه صرفاً بازتاب سلیقه یا ترجیحات ذهنی گوینده این گزاره‌ها. آنچه در این گزاره‌ها بیان می‌شود، واقعیتی عینی در جهان را گزارش می‌کند. گویا گزاره‌ای مانند «علی وظیفه دارد به وعده‌اش عمل کند» همانند گزاره «دیوار همسایه ما سنگی است» از یک واقعیت عینی خبر می‌دهد. از منظر واقع‌گرایی اخلاقی،<sup>۱</sup> جمله‌ای مانند «کشتن یک فرد بی‌دفاع اشتباه است» واقعیتی اخلاقی است، همانطور که جمله «دو به علاوه دو، چهار می‌شود» یک واقعیت ریاضی است. به تعبیر برخی، «واقع‌گرایان اخلاقی، کسانی هستند که فکر می‌کنند در این زمینه‌ها چیزها را باید چنان که به نظر می‌رسند، تلقی کرد - ادعاهای اخلاقی به معنای گزارش حقایق هستند و اگر حقایق را به‌درستی دریافت کنند، صادق هستند. علاوه بر این، آنها معتقدند، دست‌کم برخی ادعاهای اخلاقی درواقع درست هستند. این همان زمینه مشترک و کمابیش تعیین‌کننده واقع‌گرایی اخلاقی است».<sup>۲</sup> خلاصه اینکه در جهان، حقایق اخلاقی مستقل از ذهن وجود دارد و مردم می‌توانند درباره آنها اظهاراتی درست یا نادرست داشته باشند.

در نقطه مقابل، واقع‌گرایی اخلاقی، «ضد واقع‌گرایی<sup>۳</sup> اخلاقی انکار این نظریه است که ویژگی‌های اخلاقی - یا حقایق، اشیاء، روابط، رویدادها و... (هر مقوله‌ای که فرد مایل به رویارویی با آنها باشد) - مستقل از ذهن وجود دارند. این می‌تواند شامل دو اندیشه باشد:

۱. برای توضیح تفصیلی درباره واقع‌گرایی اخلاقی بنگرید به: پیکا ویرینن، «واقع‌گرایی اخلاقی»، در: دانشنامه فلسفه اخلاق، ویراستاران: پل ادواردز، دونالد ام. بورچرت، ترجمه و تدوین: ان‌شاءالله رحمتی (تهران: نشر سوفیا، ۱۳۹۲)، ۸۳۵-۸۴۱.

2. Geoff Sayre-McCord, "Moral Realism", In *Stanford Encyclopedia of Philosophy*, Edited by Edward N. Zalta. <https://plato.stanford.edu/entries/moral-realism/>. Summer 2015 Edition, para. 1.

۳. «Anti-realism»، «Non-realism» و «Irrealism» ممکن است برای بیشتر اهداف مترادف تلقی شوند. گاهی اوقات، تمایزهایی به دلایل آموزشی محلی پیشنهاد شده است، اما چنین تمایزی به‌طور کلی وجود ندارد.

Richard Joyce, "Moral Anti-Realism", In *Stanford Encyclopedia of Philosophy*, Edited by Edward N. Zalta. <https://plato.stanford.edu/entries/moral-anti-realism/>. Winter 2016 Edition, para. 2.

۱. انکار اینکه ویژگی‌های اخلاقی اساساً وجود دارند؛ ۲. پذیرش اینکه آنها وجود دارند، اما وجود وابسته به ذهن<sup>۱</sup>).

از منظر فرااخلاق، ضدواقع‌گرایی اخلاقی -یا غیرواقع‌گرایی اخلاقی- آموزه‌ای است که وجود ارزش‌های اخلاقی عینی یا واقعیت‌های هنجاری مستقل را نمی‌پذیرد، برخلاف واقع‌گرایی اخلاقی که وجود ارزش‌های عینی را می‌پذیرد و معتقد است داوری‌های اخلاقی می‌توانند صادق یا کاذب باشند. بر این اساس، داوری‌های اخلاقی، نه توصیف‌گر واقعیتی مستقل، بلکه وابسته به نگرش‌ها، احساسات یا قراردادهای اجتماعی‌اند.

اکنون، پس از شناخت دو شاخه فلسفه اخلاق (فرااخلاق و اخلاق هنجاری) و نیز شناخت واقع‌گرایی و غیرواقع‌گرایی اخلاقی، می‌توان به یکی از برجسته‌ترین نظریه‌های فرااخلاقی، که با هدف تبیین عقلانی احکام اخلاقی، جایگاهی مهم در فلسفه اخلاق معاصر یافته است، یعنی برساخت‌گرایی اخلاقی پرداخت. پیش از آن لازم است ایده برساخت‌گرایی تبیین شود.

#### ۴. برساخت‌گرایی در اندیشه جان رالز

دیدگاه برساخت‌گرایانه رالز به نقل از مجموعه مقالات او<sup>۲</sup> چنین گزارش شده است: «یکی از ویژگی‌های اساسی دیدگاه برساخت‌گرایانه، همانطور که در عدالت به مثابه انصاف نشان داده شده، این است که اصول اولیه مشخص می‌کنند که شهروندان در جامعه منظم، چه حقایقی را به‌عنوان دلایل عدالت به شمار می‌آورند. جدای از رویه برساختی این اصول، هیچ دلیل دیگری برای عدالت وجود ندارد. به بیان دیگر، اینکه آیا برخی حقایق باید به‌عنوان دلایل عدالت به حساب آیند و نیروی نسبی آنها چقدر است، فقط براساس اصولی که از فرایند برساخت حاصل می‌شود، تعیین می‌شود. این رویکرد در بالاترین سطح خود با مفهوم (عدالت رویه‌ای ناب) در پیوند است»<sup>۳</sup>.

نویسنده‌ای که این عبارت را گزارش کرده است، پس از اشاره به اینکه ایده یادشده در کتاب نظریه عدالت در چهارچوب بحث از عدالت توزیعی<sup>۴</sup> مطرح شد به تمایز رالز میان «عدالت رویه‌ای ناب» و «عدالت رویه‌ای کامل» توجه می‌دهد و پس از توضیح این دو گونه

1. Richard Joyce. "Moral Anti-Realism", N 1.

2. John Rawls, *Collected Papers*, ed. S. Freeman (Cambridge, MA: Harvard University Press, 1999), 351.

3. Baldwin, *Constructive Complaints*, 202.

۴. جان رالز، نظریه عدالت، ترجمه: سید محمد کمال سروریان و مرتضی بحرانی (تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، ۱۳۸۷)، ۱۴۴.

تحلیل برساخت‌گرایانه از برخی مسائل اصول فقه در پرتو نظریه جان رالز / منگنه چی ۳۵

عدالت در قالب همان مثال‌های رالز<sup>۱</sup> می‌نویسد: برساخت‌گرایی در نظریه اخلاقی، مصداق «عدالت رویه‌ای ناب در بالاترین سطح» است.<sup>۲</sup>

رالز در فصل اول کتاب نظریه عدالت، برخی ایده‌های بنیادین نظریه خود را تبیین می‌کند تا زمینه استدلال‌ها و بحث‌های دقیق‌تر فراهم شود. او در این فصل، مسیر تحلیل خود را در چند گام پیش می‌برد:

۱. نقش عدالت: رالز عدالت را نخستین فضیلت نهادهای اجتماعی می‌داند، چنانکه صدق، فضیلت نظام‌های فکری است. او بر این باور است همانگونه که صدق در نظام‌های اندیشه، قابل مصلحه نیست، عدالت نیز در نهادهای اجتماعی قابل معامله و جایگزینی نیست.<sup>۳</sup>

۲. موضوع عدالت: از دیدگاه رالز، عدالت و بی‌عدالتی مفاهیمی‌اند که نه تنها بر قوانین، نهادها و ساختارهای اجتماعی، بلکه بر کنش‌ها، داوری‌ها، نگرش‌ها، خلق و خوها و حتی خود اشخاص نیز اطلاق می‌شوند. با این حال، تمرکز اصلی بحث او، عدالت اجتماعی است.<sup>۴</sup>

۳. ایده عدالت به‌مثابه انصاف: در تبیین نظریه «عدالت به‌مثابه انصاف»، رالز از مفهوم «وضع نخستین برابری» استفاده کرده است و آن را معادل وضع طبیعی در نظریه سنتی قرارداد اجتماعی می‌داند. به گفته وی، وضع آغازین وضعی کاملاً فرضی تلقی می‌شود که تنها ویژگی آن این است که به برداشتی خاص از عدالت رهنمون می‌شود. از جمله وجود ذاتی این وضع آن است که هیچ‌کس از جایگاه خود در جامعه، موقعیت طبقاتی یا از شأن اجتماعی‌اش اطلاع ندارد و از بخت و بهره خود در توزیع دارایی‌ها و توانایی‌های طبیعی، هوش خود، نیرومندی‌اش و... آگاه نیست؛ حتی فرض رالز این است که طرف‌های قرارداد، برداشت‌های خود از مفاهیم خیر یا پیش‌فرض‌های روان‌شناختی ویژه‌شان را نیز به یاد ندارند. اصول عدالت در پشت پرده‌ای از جهل و ناآگاهی گزینش می‌شوند. این شیوه گزینش، تضمین می‌کند هیچ‌کس در گزینش این اصول از نتایج انتخاب طبیعی یا پیشامد مقتضیات اجتماعی منتفع یا متضرر نیست. از آنجاکه همگان در وضع مشابهی قرار دارند و هیچ‌کس نمی‌تواند اصولی به سود وضع ویژه‌اش طراحی کند، اصول عدالت حاصل توافق یا چانه‌زنی منصفانه است. با توجه به مقتضیات افراد در وضع آغازین، یعنی داشتن روابط متقابل و متقارن با یکدیگر، این

۱. رالز، نظریه عدالت، ۱۴۴ (مثال تقسیم کیک میان چند نفر) و ۱۴۶ (مثال قماربازی).

2. Baldwin, *Constructive Complaints*, 203.

۳. رالز، نظریه عدالت، ۳۲.

۴. رالز، نظریه عدالت، ۳۷.

وضع برای آنها به‌مثابه اشخاص اخلاقی (به‌مثابه موجودات عقلانی دارای اهداف خاص و به گمان رالز، مستعد پذیرش تلقی‌ای از عدالت) منصفانه است.<sup>۱</sup>

در پاسخ به این پرسش که با چه فرایندی می‌توان تعیین کرد چه چیزی عادلانه است، رالز معتقد است که در نظر گرفتن وضعیت آغازین، امکان قضاوتی بی‌طرفانه و منصفانه را فراهم می‌کند. در این وضعیت، افراد از موقعیت خاص خود - مانند ثروتمند یا فقیر بودن، زن یا مرد بودن و دیگر شرایطی که ممکن است بر قضاوت اثر بگذارد - چشم‌پوشی می‌کنند.

پرسش مهم دیگری که رالز به آن می‌پردازد، این است که اصول عدالت چگونه از دل این وضعیت استخراج می‌شوند. پاسخ رالز این است که افراد در وضعیت نخستین، دو اصل نسبتاً متفاوت را برمی‌گزینند: اصل نخست، مستلزم برابری در تخصیص حقوق و تکالیف پایه است. اصل دوم می‌گوید نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی مانند نابرابری در ثروت و اقتدار، فقط در صورتی عادلانه است، که به جبران منافع برای همگان و به‌ویژه برای آن دسته از اعضای جامعه که از کمترین امتیازات برخوردارند، منجر شود. طبق این اصول، نهادها نمی‌توانند توجیه کنند که در مجموع، موارث‌های برخی به واسطه خیر بزرگ‌تری جبران می‌شود.<sup>۲</sup> به عبارت دیگر، «رالز معتقد است ما این دو اصل اساسی مربوط به عدالت را برمی‌گزینیم: ۱. اصل آزادی برابر: جامعه باید بیشترین آزادی را برای هر فرد، سازگار با نوعی آزادی برابر برای همه تأمین کند. ۲. اصل تفاوت: جامعه باید به توزیع برابر ثروت کمک کند، مگر در مورد نابرابری‌هایی که برای سود رساندن به همه افراد و از جمله گروهی که حداقل مزایا را دارند انگیزه و محرک محسوب می‌شود و به یکسان در دسترس همگان قرار دارد».<sup>۳</sup>

نکته مهم در دیدگاه رالز این است که نظریه «عدالت به‌مثابه انصاف»، نمونه‌ای از آن چیزی است که قرارداد نامیده می‌شود. او تأکید می‌کند که واژه قرارداد، متضمن سطح خاصی از انتزاع است، به‌ویژه آنکه محتوای توافق قرارداد اجتماعی در سطح جامعه آشکار نمی‌شود یا شکل خاصی از حکومت را در بر نمی‌گیرد، بلکه صرفاً شامل پذیرش اصول اخلاقی ویژه‌ای می‌شود. افزون بر این، تعهداتی که به آنها ارجاع می‌شود، کاملاً فرضی هستند. یک دیدگاه قراردادگرایانه بر این باور است که یک دسته اصول معین، فقط در یک وضعیت نخستین، که به خوبی تعریف شده است، پذیرفته می‌شوند.<sup>۴</sup>

۱. رالز، نظریه عدالت، ۴۴.

۲. رالز، نظریه عدالت، ۴۷-۴۸.

۳. گنسلر، درآمدی بر فلسفه اخلاق معاصر، ۳۶۸.

۴. رالز، نظریه عدالت، ۴۹-۵۰.

## ۵. برساخت‌گرایی اخلاقی

برساخت‌گرایی اخلاقی، هم در فرااخلاق و هم در اخلاق هنجاری می‌تواند مطرح شود. «برساخت‌گرایی فرااخلاقی این دیدگاه است که تا جایی که حقایق هنجاری وجود دارند، آنها توسط حقایق هنجاری‌ای، که مستقل از آنچه فاعل‌های عقلانی تحت برخی شرایط انتخاب مشخص با آن موافقت می‌کنند، ثابت نمی‌شوند. برساخت‌گرایی هنجاری دیدگاهی است مبنی بر اینکه اصول اخلاقی‌ای که ما باید بپذیریم، اصولی هستند که اگر فاعل‌ها درگیر فرایند مشورتی عقلانی فرضی یا آرمانی باشند با آنها موافقت یا تأیید می‌کنند»<sup>۱</sup>.

به بیان دیگر، برساخت‌گرایی اخلاقی در حوزه فرااخلاق بر این باور است که درستی قضاوت‌ها، اصول و ارزش‌های اخلاقی، نتیجه‌ی رویه‌ی برساخت‌گرایانه‌ی مناسب است. بر این اساس، اصول و ارزش‌های هنجاری چیزی نیستند که آنها را با استفاده از عقل نظری کشف کنیم، بلکه برساخته عقل عملی انسان است. انگیزه این موضع، ارائه توضیحی درباره ماهیت و منشأ حقایق هنجاری (در برابر شک‌گرایی اخلاقی) بدون تعهد به این ایده است که چنین حقایقی با نظم مستقلی از واقعیات (در برابر واقع‌گرایی اخلاقی) مطابقت دارند. در اخلاق هنجاری، برساخت‌گرایی معتقد است که اصول و قضاوت‌ها در حوزه هنجاری معین به این دلیل توجیه می‌شوند که آنها نتیجه ابزار یا روش سازنده مناسب هستند.

با توجه به این توضیح، روشن می‌شود که یک برساخت‌گرا در فرااخلاق می‌خواهد با اذعان به این مطلب که جملگی حقایق اخلاقی و صدق‌های اخلاقی چیزی جز برساخته‌های فاعل‌های عقلانی (البته در چهارچوب تصمیم اخلاقی) نیستند، ماهیت حقایق هنجاری و دلایل عملی آنها را توضیح دهد. نگرش‌ها، توافق‌ها و قراردادهای فاعل‌های عقلانی است که حقایق اخلاقی را ایجاد می‌کنند.

ملاکی که برساخت‌گرایان برای تعیین حکم اخلاقی ارائه می‌کنند با ملاکی که مثلاً وظیفه‌گرایان (deontology) یا پیامدگرایان (consequentialism) یا خودگرایی اخلاقی (Ethical egoism) به دست می‌دهند، تفاوت دارد. در وظیفه‌گرایی، این باور وجود دارد که به دلیل محدودیت‌های اخلاقی در راه رسیدن به بهترین مجموع پیامدها گاهی عملی که از نظر اخلاقی درست است، لزوماً عملی نیست که بهترین پیامدها را دارد. این نظریه بر قیود و

1. Bagnoli, Carla, "Constructivism in Metaethics", In *Stanford Encyclopedia of Philosophy*, Edition. <https://plato.stanford.edu/entries/constructivism-metaethics/>. 2021, introduction.

الزاماتی تأکید می‌کند که از طریق تجربه‌های روزمره اخلاقی برای ما آشنا هستند؛ مانند لزوم پایبندی به وعده‌ها، لزوم وفاداری به دوستان، پرهیز از رنجاندن غیرضروری دیگران و ناسپاسی نکردن.<sup>۱</sup> در پیامدگرایی نظریه‌ای اخلاقی -یا دسته‌ای از نظریات اخلاقی- تلقی می‌شود که درستی یا نادرستی اعمال براساس ارزش پیامدهای آنها سنجیده می‌شود. این دیدگاه به فایده‌گرایی کلاسیک و سایر نظریه‌هایی که در این ویژگی مشترک‌اند، اشاره می‌کند.<sup>۲</sup> خودگرایی اخلاقی معمولاً به‌عنوان دیدگاهی تعریف می‌شود که بر اساس آن، انسان باید فقط آن دسته از اعمالی را انجام دهد که بیشترین مصلحت، منفعت یا خیر را برای خود او به همراه دارد.<sup>۳</sup>

پیش از این گفته شد که در تقسیم‌بندی کلی می‌توان مکاتب اخلاقی را در یکی از دو دیدگاه واقع‌گرایی اخلاقی و غیر واقع‌گرایی اخلاقی جای داد. اکنون این پرسش مطرح می‌شود که برساخت‌گرایی اخلاقی در کدام طرف قرار می‌گیرد، دیدگاهی واقع‌گرایانه است یا غیر واقع‌گرایانه؛ پاسخ صریح این پرسش آن است که نمی‌توان یک طرف را برگزید و طرف دیگر را کنار گذاشت. «برساخت‌گرایان فرااخلاق با طبقه‌بندی‌های سنتی نظریه‌های فرااخلاقی، رابطه مشکل‌دار دارند. به‌ویژه در مورد چگونگی قرار دادن برساخت‌گرایی در بحث واقع‌گرایی اخلاقی و ضد واقع‌گرایی اختلاف نظر وجود دارد».<sup>۴</sup> شاید بتوان گفت برساخت‌گرایان از این رو که می‌پذیرند باورهای اخلاقی به صادق بودن یا کاذب بودن متصف می‌شوند، دیدگاهی نظیر واقع‌گرایان اخلاقی دارند. با این حال، دیگر نمی‌توان آنها را واقع‌گرا دانست؛ زیرا حقایق اخلاقی را برساخته‌های بشری می‌دانند.

## ۶. تطبیق رویکرد برساخت‌گرایانه رالز بر فرایند تولید معرفت در اجتهاد فقهی

چنانکه بیان شد، هرچند به لحاظ صادق یا کاذب بودن احکام اخلاقی می‌توان گونه‌ای واقع‌گرایی را به دیدگاه برساخت‌گرایی نسبت داد، اما با در نظر گرفتن دو اصطلاح واقع‌گرایی و غیر واقع‌گرایی، نظریه برساخت‌گرایی عینیتی برای حقایق اخلاقی قائل نیست و از این نظر

۱. هنری اس. ریچاردسون، «اخلاق وظیفه‌گرایانه»، در: دانشنامه فلسفه اخلاق، ترجمه و تدوین: ان‌شاءالله رحمتی (تهران: نشر سوفیا، ۱۳۹۲)، ۲۹۱.

۲. هنری آر. وست، «پیامدگرایی»، در: دانشنامه فلسفه اخلاق، ترجمه و تدوین: ان‌شاءالله رحمتی (تهران: نشر سوفیا، ۱۳۹۲)، ۲۴۹.

۳. یان نارویسون، «خودگرایی اخلاقی»، در: دانشنامه فلسفه اخلاق، ترجمه و تدوین: ان‌شاءالله رحمتی (تهران: نشر سوفیا، ۱۳۹۲)، ۲۵۵.

4. Carla, "Constructivism in Metaethics", introduction.

تحلیل برساخت‌گرایانه از برخی مسائل اصول فقه در پرتو نظریه جان رالز / منگنه چی ۳۹

دیدگاهی غیرواقع‌گرایانه شمرده می‌شود. با توجه به این نکته، اگر بتوان در حوزه‌های مختلف معرفتی، دیدگاهی را یافت که برای محمولاتش عینیتی پیشینی قائل نیست و آن را ساخته اراده فاعل عقلانی (هرچند در بستری نظام‌مند) بداند، می‌توان از نوعی برساخت‌گرایی در آن حوزه سخن گفت. به نظر می‌رسد که در اندیشه‌ورزی‌های دوره اسلامی می‌توان سطوحی از برساخت‌گرایی را نشان داد. در اینجا به شماری از مسائلی که در دانش اصول فقه مطرح شده است، توجه داده می‌شود.

#### ۶-۱. تصویب و تخطئه

در بیشتر کتاب‌های اصول فقه، ذیل مبحث «الاجتهاد و التقليد» بحثی با عنوان «فی التخطئه و التصویب» یا عناوینی مشابه وجود دارد. این عنوان گویای دو دیدگاه رقیب در مورد اجتهاد است که از آنها به نظریه تصویب و نظریه تخطئه یاد شده است و طرفداران هر یک را به ترتیب «مصوّبه» و «مخطئه» می‌نامند.

طرفداران نظریه «تصویب» بر این باورند که رأی مجتهد در احکام شرعی به‌خودی‌خود صحیح است و به گونه‌ای حکم الهی محسوب می‌شود، حتی اگر آراء مجتهدان در مواردی با یکدیگر متفاوت باشند. بر این اساس، حکم صادرشده مجتهد، حکم واقعی تلقی می‌شود. به بیان دیگر، واقعیت احکام پس از فرایند اجتهاد مجتهد و در چهارچوب روش اجتهادی شکل می‌گیرد؛ گویی مجتهد در مقام جعل حکم الهی قرار دارد.

دیدگاه تخطئه بر این نکته تأکید می‌کند که رأی مجتهد واقع‌ساز نبوده است و چنین نیست که واقعیت تابع رأی او باشد. به تعبیری، رأی مجتهد نقش «کاشفیت» از واقع دارد، نه «سازنده» آن؛ بدین معنا که احکام الهی پیش از اجتهاد و مستقل از رأی مجتهد وجود دارند و مجتهد صرفاً در تلاش است با استفاده از ادله و قواعد اجتهادی، حکم واقعی را کشف کند. اگر مجتهد با کوششی که می‌کند، حکم واقعی را کشف کند و به آن دست یابد به واقع دست یافته و در غیر این صورت به خطا رفته است. بر این اساس در موارد اختلاف آرا نمی‌توان صحت همه را پذیرفت، بلکه فقط یکی از آنها می‌تواند صحیح باشد و این یعنی هر رأی دیگری غیر از آن اشتباه است. بدین ترتیب، خداوند در هر موردی حکمی دارد و احکام الهی از واقعیت عینی برخوردارند، خواه مجتهد به آنها دست یابد و خواه به خطا رود. از این منظر، نقش مجتهد چیزی جز تلاش نظام‌مند برای کشف احکام الهی نیست، همانگونه که دانشمند علوم تجربی با تلاش خود، قوانین طبیعی را که از پیش موجودند، کشف می‌کند، نه اینکه آنها را به وجود آورد.

در مقابل از نظرگاه تصویب، واقعیت پس از اجتهاد مجتهد (البته در چهارچوبی نظام‌مند) شکل گرفته است و به تعبیری، مجتهد است که واقعیت احکام را ایجاد می‌کند.

در قالب اصطلاحات دانش اصول فقه، نظریه تصویب را می‌توان به دو صورت تفسیر کرد: «آنچه تصویب اشعری خوانده شده، بر این مبناست که در احکام اجتهادی و ظنی، حکم واقعی، تابع و فرع بر قیام اماره و رأی مجتهد است و اساساً شارع، آراء و نظرهای فتوادهندگان را در عین اختلاف و کثرت، حکم خود دانسته است. در تصویب معتزلی که غزالی مانند آن باور را به شافعی هم نسبت می‌دهد در هر واقعه و موردی، حکمی الهی بر پایه مصلحت و مفسدت واقعی وجود دارد، ولی در حق جاهل به این حکم واقعی بر طبق مفاد اماره (مثلاً خبر واحد) یا اصل (مثلاً احتیاط و براءت)، مصلحت و به تبع حکمی حادث می‌شود. در این تلقی، امارات در تغییر و ایجاد مصلحت و در نتیجه آن تغییر حکم سببیت پیدا می‌کنند».<sup>۱</sup>

کسانی که از نظریه «تصویب» حمایت می‌کنند درباره دامنه و قلمرو آن سخن گفته‌اند و میزان کاربست آن را در احکام عقلی و شرعی تعیین کرده‌اند که جای پرداختن به آنها در اینجا نیست.<sup>۲</sup> آنچه در اینجا اهمیت دارد، روح حاکم بر نظریه تصویب است که در آن برای تصمیم و اراده فاعل عقلانی (هرچند در چهارچوب مشخص اجتهادی) برای ایجاد واقع دارای مصلحت یا مفسده نقش در نظر گرفته شده و گونه‌ای برساخت‌گرایی نشان داده شده است. به عبارت دیگر در مواردی که مجتهد، حکمی صادر می‌کند برای مستند او جایگاه سببیت قائل‌اند، نه طریقت. این سببیت را به سه صورت می‌توان معنا و تفسیر کرد:

۱. معنایی که به اشاعره نسبت داده می‌شود. در این تفسیر، وجود حکم مشترک میان عالم و جاهل انکار شده و بیان می‌شود که احکام خداوند، تابع آرای مجتهدان یا امارات یا اصولی است که در هر مورد وجود دارد.

۲. معنایی که به معتزله نسبت داده می‌شود و خلاصه‌اش این است که هرچند وجود احکام مشترک میان عالم و جاهل پذیرفتنی است، اما هنگامی که اماره مخالف با واقع باشد، واقع به مفاد اماره تغییر پیدا می‌کند و مضمونش همان حکم واقعی می‌شود.

۱. حسین هوشنگی، «تخطئه و تصویب»، در: دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، جلد ۱۴ (تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۵ ش)، ۶۷۷.

۲. ناصر مکارم شیرازی، انوار الاصول، جلد ۳ (قم: انتشارات نسل جوان، ۱۴۲۰ ق)، ۶۳۲؛ و هوشنگی، تخطئه و تصویب، ۱۴: ۶۷۶.

تحلیل برساخت‌گرایانه از برخی مسائل اصول فقه در پرتو نظریه جان رالز / منگنه چی ۴۱

۳. معنایی که برخی علمای امامیه به پیروی از شیخ انصاری پذیرفتند و آن اینکه اگر اماره با واقع در مخالفت باشد با توجه به اینکه عمل به اماره، مصلحت عمل به واقع را از بین می‌برد، واجب است که چیزی وجود یابد که مصلحت از دست رفته را جبران کند (مصلحت سلوکیه، نه مصلحت در مؤدای اماره).<sup>۱</sup>

نظریه تصویب که عمدتاً در میان علمای اهل سنت مطرح شده است در میان علمای امامیه جایگاهی ندارد. شخصیت‌هایی چون سید مرتضی (۳۵۵-۴۳۶ق)<sup>۲</sup> و شیخ طوسی (۳۸۵-۴۶۰ق)<sup>۳</sup> از منتقدان جدی این نظریه و از مدافعان دیدگاه تخطئه به شمار می‌روند. فقها و اصولیان بعدی نیز همین مسیر را ادامه دادند.<sup>۴</sup>

## ۶-۲. اجزاء

از جمله مباحثی که می‌توان دیدگاه برساخت‌گرایانه را در آن ردگیری کرد، مسئله اجزاء (به معنای کفایت عمل) در متون اصول فقه است. برای روشن شدن این مطلب، لازم است مسئله مزبور تبیین شود.

### الف. تبیین مسئله اجزاء و روشن شدن محل نزاع

مکلفی که در مقام انجام دادن تکلیف قرار می‌گیرد، سه حالت درباره‌اش قابل تصور است:<sup>۵</sup>

۱. آنچه را که شارع به او دستور داده است به گونه‌ای که جامع همه شرایط شرعی و عقلی باشد، انجام می‌دهد. بدون تردید، این مکلف، دستور شارع را امتثال کرده و مأموریه را انجام داده است. در این باره میان علما اختلافی وجود ندارد.

۲. به انجام امر اولی واقعی به دلیل تعدّری که برایش دارد، موفق نمی‌شود؛ مانند اینکه نماز را نه با وضو، بلکه با تیمم می‌خواند یا وضوی تقیه‌ای می‌گیرد. این مکلف به دلیل قرار گرفتن در شرایط اضطرار، امر ثانوی را انجام داده است و امتثال می‌کند و پس از انجام دادن عمل، اضطرارش برطرف می‌شود.

۱. جعفر سبحانی، إرشاد العقول إلى مباحث الأصول، تألیف: محمدحسین الحاج العاملی (قم: مؤسسة الإمام الصادق علیه السلام، ۱۴۲۶ ق)، ۳۹۰-۳۹۲.

۲. علی سید مرتضی، الذریعة إلى أصول الشریعة (بیروت: مؤسسة التاریخ العربی، ۱۴۳۳ ق)، ۵۲۰.

۳. محمدبن حسن طوسی، العدة فی أصول الفقه، تحقیق: محمدرضا الأنصاری القمی، جلد ۲ (قم: مؤسسة البعثة، ۱۳۷۶ ش)، ۷۰۸-۷۰۷.

۴. برای نمونه از اصولیون معاصر بنگرید به: محمدکاظم آخوند خراسانی، کفایة الأصول (قم: مؤسسة آل‌البتیة علیهم السلام لإحیاء التراث، بی‌تا)، ۴۶۸؛ و ابوالقاسم خوبی، أجود التقریرات، جلد ۱ (قم: کتابفروشی مصطفوی، بی‌تا)، ۲۰۱.

۵. محمدرضا مظفر، أصول الفقه، جلد ۱ (قم: مرکز النشر التابع لمکتب الإعلام الإسلامی، ۱۴۱۶ ق)، ۲۳۳-۲۳۵.

۳. امر اولی واقعی را به دلیل جهل به آن موفق نمی‌شود، امتثال کند. این مکلف، نظر به اینکه در وضعیت جهل به حکم واقعی قرار گرفته است، حکم ظاهری را انجام می‌دهد و پس از انجام دادن آن، جهلش برطرف می‌شود.

پرسش این است که آیا آنچه مکلف - و مجتهد که او نیز از جمله مکلفان است - به مثابه امر اضطراری یا امر ظاهری انجام داده است از امتثال امر اولی کفایت می‌کند یا نه. اگر پاسخ مثبت باشد در این صورت برای امور عبادی، اعاده (در وقت) و قضا (خارج از وقت) لازم نخواهد بود و اگر پاسخ منفی باشد، عمل انجام شده کفایت نمی‌کند و اعاده یا قضای آن لازم است.

#### ب. توضیح محل نزاع در خصوص حکم ثانوی (شرایط اضطرار)

گاهی مکلف در وضعیتی قرار می‌گیرد که یا توان عمل به حکم شارع را ندارد یا عمل به آن، او را در تنگنا و سختی (حرج) قرار می‌دهد. به این احکام، احکام اولی گفته می‌شود. در شریعت اسلامی برای شرایط اضطراری، احکام جایگزین وضع شده است که به آنها احکام ثانوی می‌گویند.

با توجه به اینکه احکام ثانوی نیز همچون احکام اولی از سوی شارع جعل شده‌اند، بنابراین این احکام نیز واقعی، حقیقی و دارای مصلحت‌اند و مجتهد در ایجاد واقعیت و مصلحت برای آنها نقشی ندارد؛ بلکه این احکام، مجعول شارع‌اند و در شرایط اضطرار باید مطابق با آنها عمل شود. با توجه به این توضیح، برساخت‌گرایی درباره احکام ثانوی معنا ندارد.

البته در این باره که پس از برطرف شدن شرایط اضطرار، آیا این احکام از حکم اولی کفایت می‌کنند یا نه، «معروف میان فقها در فتاوایشان این است که به طور مطلق قائل به اجزای بوده است، ادای عمل را در وقت و قضای آن را در خارج از وقت لازم نمی‌دانند»<sup>۱</sup>.

#### ج. توضیح محل نزاع در خصوص حکم ظاهری (عمل به اماره یا اصول عملیه)

در سنت اصول فقه شیعه، یکی از تقسیمات حکم، تقسیم آن به واقعی و ظاهری است. حکم ظاهری دو اصطلاح دارد:

۱. اصطلاح اول: حکم ظاهری حکمی است که نتیجه به کارگیری یکی از اصول عملیه (برائت، تخیر، احتیاط و استصحاب) است و صرفاً وظیفه عملی را مشخص می‌کند، بدون آنکه کاشفیتی از واقع داشته باشد. به عبارت دیگر به مؤدای اصول عملیه، حکم ظاهری گفته می‌شود. هنگامی که شخص اماره‌ای ندارد که حکم واقعی را به او نشان دهد و به تعبیری در مقام تحیر و شک قرار

۱. مظفر، أصول الفقه، ۱: ۲۳۶. نویسنده این کتاب، چهار وجه برای این نظر فقها ارائه کرده است.

تحلیل برساخت‌گرایانه از برخی مسائل اصول فقه در پرتو نظریه جان رالز / منگنه چی ۴۳

گرفته، آنچه مقتضای اصول عملیه باشد و صرفاً وظیفه عملی را مشخص کند بدون اینکه کاشفیتی از واقع داشته باشد، حکم ظاهری است. در مقابل، حکم واقعی، حکمی است که از دلیل اجتهادی (کتاب، سنت، اجماع و عقل) به دست می‌آید. ادله اجتهادی، کاشف از احکام واقعی‌اند.

۲. اصطلاح دوم: حکم ظاهری حکمی است که در موارد جهل به حکم واقعی ثابت می‌شود. مطابق با این اصطلاح، حکم ظاهری، هم امارات و هم اصول عملیه را شامل می‌شود. بر این اساس، هرگاه پس از عمل به اماره، کشف خلاف شود و معلوم گردد که مفاد اماره، حکم واقعی نبوده، پای حکم ظاهری در میان است.

چنانکه ملاحظه می‌شود، اصطلاح دوم اعم از اصطلاح اول بوده و در این نوشتار مورد نظر است.

با توجه به آنچه بیان شد در شرایط جهل به حکم واقعی، حکم ظاهری می‌تواند مستند به اماره یا مستند به یکی از اصول عملیه باشد. اگر پس از عمل به هر یک از آنها خلافت کشف شود - چه به صورت یقینی و چه به واسطه دلیل ظنی معتبر - باید حکم به اجزاء یا عدم اجزاء در هر یک از صورت‌ها مشخص شود.

۱. در مواردی که به استناد اماره عمل شود و سپس کشف خلاف یقینی صورت گیرد، «معروف نزد امامیه آن است که به‌طور مطلق (چه در احکام و چه در موضوعات) کفایت نمی‌کند»<sup>۱</sup> (عدم الاجزاء). به گفته آیت‌الله سبحانی، اگر به اماره‌ای عمل شود که خصوصیات مکلف‌به را نشان می‌دهد و سپس کشف خلاف شود، برخی به کفایت‌نکردن عملی که انجام گرفته است، حکم می‌کنند و آن را کافی نمی‌دانند.<sup>۲</sup>

۲. چنانکه در جای خود بیان شده است، هنگامی به اصل، عمل می‌شود که دلیل اجتهادی در دسترس نباشد. از این رو گفته‌اند: «الأصل دلیل حیث لا دلیل». بر این اساس در موارد شک می‌توان به سراغ اصول عملیه رفت و به تعبیری، اصول عملیه راهنمای عمل برای کسی است که از حکم واقعی اطلاعی ندارد و می‌خواهد از حالت شک و سرگردانی عبور کند. با توجه به این مطلب، اگر با استناد به اصول عملیه عملی انجام گیرد و سپس کشف خلاف یقینی شود، بسته به اینکه کدام اصل به کار رفته باشد، درباره اجزاء یا عدم اجزای آن اختلاف نظر وجود دارد.

---

۱. برای آگاهی از دلیل این دیدگاه بنگرید به: مظفر، أصول الفقه، ۱: ۲۳۹.  
۲. «ذهب المتأخرون من الأصولیین منهم المحقق الخراسانی [الكفاية: ۱/۱۳۳] و السيد الأستاذ [تهذيب الأصول: ۱/۱۴۷] إلى عدم الاجزاء عند ظهور الخلاف». سبحانی، إرشاد العقول إلى مباحث الأصول، ۳۸۳.

مظفر پس از توضیح اصل عقلی و اصل شرعی و بیان مصادیق هر یک، محدوده بحث از اجزاء و عدم اجزاء را در اصول عملیه مشخص می‌کند. به گفته وی در نگاه نخست، مجالی برای پذیرش اجزاء در اصول عملیه (چه در احکام و چه در موضوعات) وجود ندارد؛ چراکه عدم اجزاء در اصول عملیه سزاوارتر از عدم اجزاء در امارات است؛ زیرا اصول عملیه، صرفاً وظیفه عملی مکلف جاهل را در هنگام شک، مشخص کرده است و سرگردانی او را در مقام عمل او برطرف می‌کنند. از این رو، عالمان متقدم به عدم اجزاء در اصول عملیه قائل بودند. با این حال، برخی عالمان متأخر مانند آخوند خراسانی و شاگردش محمدحسین اصفهانی، اجزاء را پذیرفتند؛ البته نه در همه اصول، بلکه تنها در اصولی که برای تقیح موضوع و تشبیت متعلق آن جاری می‌شوند، نه اصولی که در نفس احکام جاری می‌شوند.<sup>۱</sup>

اکنون بحث بر سر این نیست که در موارد کشف خلاف یقینی، آیا حکم ظاهری برآمده از اماره یا اصول عملیه کفایت کرده و پذیرفتنی است یا کفایت نکرده و باید کنار گذاشته شود؛ زیرا این مسئله مستندات خاص خود را دارد و باید در جای خود بررسی شود. آنچه در اینجا محل توجه است، این است که اگر در فرض مذکور، حکم ظاهری را معتبر بدانیم و عمل انجام شده را کافی بشماریم در واقع چیزی فراتر از نظر مجتهد را به رسمیت نشناخته‌ایم و وظیفه فعلی مجتهد همان است که به طور قاطع از اعمال اصول عملیه به دست آمده است؛ بنابراین، تصور خطا در مورد آن معنایی ندارد.<sup>۲</sup> به عبارت دیگر، اگر کسی در شرایط جهل به حکم واقعی شارع، اجزای اصول عملیه را بپذیرد و انجام دادن دوباره عمل را بر اساس دلیل جدید لازم نداند در عمل، اراده فاعل را در تحقق واقع و ترتب مصلحت کافی می‌داند و به آن جنبه‌ای واقعی می‌بخشد. این به نوعی، پذیرش برساخت‌گرایی است.

### ۶-۳. تبدیل رأی مجتهد

چنانکه ذیل مسئله اجزاء بیان شد، کشف خلاف ممکن است یا به صورت یقینی باشد یا به واسطه یک حجت معتبر. پیش‌تر درباره کشف خلاف یقینی بحث شد؛ اکنون سخن درباره اجزاء یا عدم اجزاء مؤدای امارات و اصول عملیه در صورتی است که کشف خلاف به واسطه حجتی معتبر صورت گیرد.

۱. مظفر، أصول الفقه، ۱: ۲۴۱-۲۴۲.

۲. هوشنگی، تخطئه و تصویب، ۱۴: ۶۷۷. در ادامه می‌نویسد: برخی فقیهان از این مسئله به «مؤدای اصول در مرحله مجعول» تعبیر کرده‌اند و اختلاف مجتهدان در آن را اختلاف در موضوعات دانسته‌اند.

خوبی احتمال عدم خلاف در خصوص عدم اجزاء را نسبت به موضوعات خارجی بعید نمی‌داند و بر این باور است که نزاع مهمی در میان علما نسبت به احکام وجود دارد. از جمله این موارد، عدول مجتهد از رأی قبلی خود است. چنین عدولی ممکن است ناشی از خطا در به‌کارگیری یک اصل لفظی یا عملی یا ناشی از اشتباه در اعتماد به آن اصول یا امور دیگر باشد.<sup>۱</sup> این تغییر رأی می‌تواند در حوزه‌های گوناگون از جمله در امور عبادی در معاملات بالمعنی الأخص و در معاملات بالمعنی الأعم رخ دهد. همچنین ممکن است در خصوص موضوعاتی باشد که همچنان باقی‌اند یا موضوعاتی که از بین رفته‌اند. در چنین حالتی، این پرسش پیش می‌آید: مقلدی که مطابق با رأی قبلی مجتهد خود عمل کرده است، آیا اعمال قبلی‌اش پذیرفته است و می‌تواند به آنها اعتماد کند یا باید مطابق با رأی جدید عمل کند، یعنی موظف است آن اعمال را براساس رأی جدید اعاده کند؟ در این باره سه دیدگاه در میان فقها وجود دارد: اجزاء، عدم اجزاء و تفصیل در مسئله که خود دارای وجوه گوناگون است.<sup>۲</sup>

۱. قول به اجزاء: مطابق این دیدگاه، عمل انجام‌شده طبق فتوای پیشین مجتهد معتبر است و نیازی به تکرار یا اصلاح آن بر مبنای رأی جدید نیست. این دیدگاه با پذیرش نوعی از برساخت‌گرایی هم‌راستا است؛ زیرا براساس آن، آنچه مجتهد پیش‌تر تشخیص داده و به آن فتوا داده است در مقام عمل برای مقلد حجت بوده است و عمل مطابق آن نیز صحیح و کافی تلقی می‌شود.

۲. قول به عدم اجزاء: بر این اساس، عمل گذشته بر مبنای رأی سابق کفایت نمی‌کند و مکلف باید در صورت امکان، مطابق با رأی جدید عمل را اعاده یا قضا کند. این دیدگاه بر این باور است که حجیت نظر مجتهد مقید به مطابقت با واقع یا فتوای فعلی است.

۳. قول به تفصیل: در این نظر، میان موارد گوناگون تفکیک شده است. برخی میان عبادات و معاملات تفاوت نهادند؛ برخی دیگر میان موضوعات باقی‌مانده و موضوعات زائل‌شده فرق نهادند. برخی نیز قائل به تمایز میان مواردی هستند که تغییر فتوا مستند به تغییر در اجتهاد است با مواردی که ناشی از بروز دلیل جدید است. این دیدگاه می‌کوشد تا پیچیدگی‌های مسئله را به‌طور تفصیلی پاسخ دهد و از تعمیم یک‌سره به همه موارد پرهیز کند.

این مسئله را می‌توان از منظر دیگری نیز بررسی کرد: گاه مقلدی که از مجتهدی تقلید می‌کرد، تقلید خود را به مجتهدی دیگر تغییر می‌دهد که رأی متفاوتی دارد. در این صورت، وضعیت اعمال گذشته او که براساس رأی مجتهد نخست انجام شده است، اعمال بعدی او

۱. خوبی، أجدود التقریرات، ۱: ۲۰۰.

۲. مکارم شیرازی، أنوار الأصول، ۳: ۶۴۸؛ و مظفر، أصول الفقه، ۱: ۲۴۳.

که بر اساس فتوای جدید خواهد بود و نیز اعمالی که در آینده با اعمال قبلی مرتبط می‌شوند (مانند قضا یا آثاری که بر عقود پیشین مترتب‌اند) چه حکمی دارند؟ در اینگونه موارد نیز، همان سه دیدگاه (اجزاء، عدم اجزاء و تفصیل) مطرح است.

صرف نظر از اینکه به این پرسش‌ها چه پاسخی می‌توان داد، این بخش از بحث، پیوند روشنی با برساخت‌گرایی در فرایند اجتهاد دارد. اگر بپذیریم که عمل مقلد براساس فتوای قبلی کفایت می‌کند (اجزاء) به این معناست که فتوای مجتهد پیشین، اگرچه از دید مجتهد کنونی نادرست است، اما به واسطه اینکه از سوی مقلد به منزله معیار عمل پذیرفته شده و مطابق با آن واقعیتی عملی تحقق یافته، معتبر است. این تأکید بر اعتبار فتوای پیشین و کافی دانستن آن، حتی در فرض تبدل رأی یا تغییر مرجع تقلید، نشانگر گونه‌ای واقع‌انگاری درون‌ساختی در فقه و پذیرش تلویحی ساخت‌یافتگی حقیقت عملی در چهارچوب فتوا و تقلید است. شاید بتوان گفت که گونه‌ای تصویب را مجاز دانستیم. این مجاز دانستن به این معناست که هرچند مصلحت عملی‌ای که باید به دستور واقعی شارع انجام می‌گرفت از دست رفته، اما پای مصلحت دیگری در میان است که مصلحت از دست‌رفته را جبران می‌کند.

#### ۴-۶. اعتبار فتاوی مجتهد در فرض انسداد باب علم و علمی

از جمله پرسش‌های اساسی که در بحث اجتهاد و دستیابی به احکام شرعی مطرح می‌شود، این است که آیا در عصر غیبت و دوری از معصوم، امکان دستیابی به احکام شرعی به صورت یقینی و قطعی وجود دارد یا خیر. این پرسش، منشأ دو مبنای کلان در میان اصولیون شده است که هر یک، آثار فقهی گسترده‌ای دارند:

۱. مبنای افتتاح باب علم و علمی: براساس این دیدگاه، راه‌های دستیابی به بیشتر احکام شرعی یا از طریق علم (قطع و یقین) یا از طریق دلیل علمی (ظن معتبر با پشتوانه دلیل قطعی) همچنان باز است. در این مبنا فقط ظنونی حجت‌اند که دلیل خاصی بر اعتبار آنها اقامه شده باشد، مانند ظواهر قرآن یا خبر واحد که دلیل معتبر بر حجیت آنها وجود دارد.

۲. مبنای انسداد باب علم و علمی: طرفداران این دیدگاه معتقدند که دسترسی به احکام واقعی در غالب موارد از راه علم یا دلیل علمی ممکن نیست؛ بنابراین در مقام عمل، مجتهد باید به ظن خود اعتماد کند، حتی اگر این ظن فاقد دلیل خاصی بر حجیت باشد. از این منظر، ظنون در فرض انسداد به صورت مطلق حجت‌اند، نه فقط ظنونی که دلیل خاص بر اعتبار آنها وجود دارد.

تحلیل برساخت‌گرایانه از برخی مسائل اصول فقه در پرتو نظریه جان رالز / منگنه چی ۴۷

کسانی که افتتاح باب علم و علمی را پذیرفته‌اند فقط ظنونی را معتبر می‌دانند که دلیل خاص بر حجیت آنها وجود دارد (حجیت ظن خاص)، به خلاف فرض انسداد که از حجیت ظن به صورت مطلق سخن گفته می‌شود. کسانی که به معتبر بودن مطلق ظنون حکم می‌کنند برای اثبات این ادعا دلایلی دارند که البته مورد نقد جدی مخالفان قرار گرفته است.<sup>۱</sup>

بر مبنای انسداد، آنچه مجتهد به آن ظن پیدا می‌کند، حجت است و می‌تواند بر پایه آن فتوا دهد، هرچند هیچگونه تضمینی نسبت به انطباق این فتوا با حکم واقعی در میان نیست. از این رو، فتاوی مبتنی بر این مبنا از سنخ احکام ظاهری شمرده می‌شوند؛ احکامی که فقط ناظر به وظیفه عملی مکلف در حال جهل به واقع‌اند و کاشفیتی از واقع ندارند.

در اینجا بار دیگر مسئله برساخت‌گرایی در فرایند اجتهاد برجسته می‌شود. اگر بپذیریم که ظن فقیه در فرض انسداد به‌رغم اینکه واقع‌نما نیست، وظیفه عملی مکلف را تعیین می‌کند و آثار فقهی و حقوقی بر آن مترتب می‌شود در واقع این معنا را پذیرفته‌ایم که فقیه بر پایه ساخت فقیهانه و استنباطی خود، واقعیتهای فقهی خلق کرده است. این واقعیت، گرچه ممکن است با حکم واقعی شارع متفاوت باشد، اما در ساحت عمل، همانند واقع عمل می‌کند و حجیت دارد.

در این تلقی، نه تنها حقیقت حکم شرعی، بلکه وظیفه مکلف نیز در چهارچوب معرفت و اجتهاد فقیه شکل می‌گیرد. بنابراین، حتی اگر بتوان برای مشروعیت ظن در فرض انسداد، دلیلی عقلی یا عقلایی یافت، اما آثار مترتب بر آن - مانند حجیت، تجز و براءت از تکلیف واقعی - نشان‌دهنده پذیرش نوعی برساخت‌گرایی در فرایند اجتهاد است. به عبارت دیگر در فرض انسداد، ما با احکام برساخته فقهی مواجه هستیم که نه بر پایه واقع، بلکه بر پایه «سازوکار عقلایی برای خروج از حیرت» بنیان یافته‌اند. این مسئله می‌تواند در سطح فلسفه فقه، پیوند میان معرفت فقهی و واقع‌گرایی را با پرسش‌های تازه‌ای مواجه کند و به بازاندیشی در حدود و ثغور حجیت فتوای مجتهد بینجامد.

## ۷. جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

در این نوشتار، ابتدا نظریه برساخت‌گرایی رالز در حوزه اخلاق به منظور تبیین چهارچوب نظری این مقاله بررسی شد؛ نظریه‌ای که در واکنش به پرسش از وجود واقعیت مستقل برای احکام اخلاقی شکل گرفته و در تقابل میان دو دیدگاه کلی واقع‌گرایی و غیرواقع‌گرایی اخلاقی قابل

۱. آخوند خراسانی چهار دلیل آنها را نقل و سپس رد کرده است. خراسانی، کفایة الأصول، ۳۰۸-۳۱۵.

تحلیل است. برساخت‌گرایی، هرچند در جایگاهی میانه میان این دو رویکرد قابل تحلیل است، اما با توجه به انکار واقعیتی مستقل از فاعل‌های عقلانی، می‌توان آن را ذیل غیرواقع‌گرایی قرار داد یا در نهایت، دیدگاهی ناظر به تعلیق داوری نسبت به واقع‌گرایی تلقی کرد.

پرسش محوری مقاله این بود که آیا در اندیشه اسلامی می‌توان نمونه‌ای یافت که با منطق نظریه‌ی برساخت‌گرایی قابل تبیین باشد. پاسخ مثبت به این پرسش در تحلیل برخی موضوعات اصول فقه (نظریه تصویب، مسئله اجزاء، عدول مجتهد از رأی خود و حجیت فتوا در فرض انسداد) نشان داده شد؛ مواردی که در آنها رأی مجتهد در ساخت وظیفه شرعی نقش‌آفرین است. همانگونه که در برساخت‌گرایی اخلاقی، اراده و عقلانیت فاعل اخلاقی در شکل‌گیری حقیقت اخلاقی نقش دارد، در برساخت‌گرایی مجتهدانه نیز برخی احکام شریعت، حاصل فرایند اجتهادی‌اند؛ این یعنی اجتهاد، احکامی را پدید می‌آورد که اگرچه ممکن است مطابق با واقع نباشند، اما از سوی شارع امضا می‌شوند و کارکرد حکم واقعی را می‌یابند.

ممکن است گفته شود شارع، خود این کارکرد و بسندگی را برای فاعل عقلانی وضع کرده و در موارد جهل، او را از تکلیف واقعی معاف داشته و حتی در آنچه انجام می‌دهد، مصلحتی قرار داده است. این سخن، اگرچه به ظاهر با نظریه برساخت‌گرایی متفاوت است، اما در باطن با آن ناسازگار نیست؛ چراکه مسئله اصلی، منشأ این تجویز نیست، بلکه این است که آیا و برای فعل فاعل عقلانی، حقیقتی پیشینی وجود دارد یا خیر. پاسخ برساخت‌گرایی این است که آنچه واقعیت تلقی می‌شود، برساخته فعالیت عقلانی و نهادی فاعل عقلانی در بستر سنت فقهی است.

بر این اساس می‌توان گفت فقه اجتهادی شیعه، دست‌کم در برخی ساحت‌های خود، حاوی مؤلفه‌هایی از رویکردی برساخت‌گرایانه است؛ رویکردی که در آن، فقیه در برخی حوزه‌ها نه تنها کاشف حکم شرعی، بلکه خالق آن شمرده می‌شود.

در ادامه این پژوهش، می‌توان کاربست نظریه برساخت‌گرایی را در عرصه‌های فقهی، نظیر فقه عبادات و... بررسی کرد.

## سیاهه منابع

### الف- منابع فارسی:

رالز، جان. نظریه عدالت. ترجمه: سید محمد کمال سروریان و مرتضی بحرانی، مقدمه: رضا داوری اردکانی. تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، ۱۳۸۷.

ریچاردسون، هنری اس. «اخلاق و وظیفه‌گرایانه» در: دانشنامه فلسفه اخلاق، ویراستاران: پل ادواردز و دونالد ام. بورچرت، ترجمه و تدوین: ان‌شاء‌الله رحمتی. تهران: نشر سوفیا، ۱۳۹۲.

گنسیلر، هری ج. درآمدی بر فلسفه اخلاق معاصر. ترجمه: مهدی اخوان. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۹۰.

نارویسون، یان. «خودگرایی اخلاقی» در: دانشنامه فلسفه اخلاق، ویراستاران: پل ادواردز و دونالد ام. بورچرت، ترجمه و تدوین: ان‌شاء‌الله رحمتی. تهران: نشر سوفیا، ۱۳۹۲.

نیگل، تامس. «فلسفه اخلاق» در: دانشنامه فلسفه اخلاق. ویراستاران: پل ادواردز، دونالد ام. بورچرت، ترجمه و تدوین: ان‌شاء‌الله رحمتی. تهران: نشر سوفیا، ۱۳۹۲.

وست، هنری آر. «پیامدگرایی» در: دانشنامه فلسفه اخلاق. ویراستاران: پل ادواردز، دونالد ام. بورچرت، ترجمه و تدوین: ان‌شاء‌الله رحمتی. تهران: نشر سوفیا، ۱۳۹۲.

ویرینن، پیکا. «واقع‌گرایی اخلاقی» در: دانشنامه فلسفه اخلاق. ویراستاران: پل ادواردز، دونالد ام. بورچرت، ترجمه و تدوین: ان‌شاء‌الله رحمتی. تهران: نشر سوفیا، ۱۳۹۲.

هوشنگی، حسین. «تخطئه و تصویب» در: دائرةالمعارف بزرگ اسلامی. تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۵ ش.

### ب- منابع عربی:

آخوند خراسانی، محمدکاظم. کفایه الأصول. قم: مؤسسة آل‌البیت علیهم‌السلام لإحياء التراث، [بی‌تا].

خویی، ابوالقاسم. أجود التقریرات (تقریرات درس میرزای نائینی). قم: کتابفروشی مصطفوی، [بی‌تا].

سبحانی، جعفر. إرشاد العقول إلى مباحث الأصول. تألیف: محمدحسین الحاج‌العاملی. قم: مؤسسة الإمام الصادق علیه‌السلام، ۱۴۲۶ ق.

سید مرتضی، علی. الذریعة إلى أصول الشریعه. موسوعة الشریف المرتضی. الجزء الأول. بیروت: مؤسسة التاریخ العربی، ۱۴۳۳ ق.

الطوسی، محمدبن‌الحسن. العدة فی أصول الفقه. تحقیق: محمدرضا الأنصاری القمی. قم: مؤسسة البعثة، ۱۳۷۶ ش.

المظفر، محمدرضا. اصول الفقه. قم: مرکز النشر التابع لمکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۱۶ ق.

مکارم شیرازی، ناصر. أنوار الأصول. مقرّر: احمد القدسی. قم: انتشارات نسل جوان، ۱۴۲۰ ق.

ج- منابع لاتین:

- Bagnoli, Carla. "Constructivism in Metaethics." In *Stanford Encyclopedia of Philosophy*. 2021, Edition. <https://plato.stanford.edu/entries/constructivism-metaethics/>.
- Baldwin, Thomas. "Constructive Complaints." In *Constructivism in Ethics*, edited by Carla Bagnoli, 201-220. Cambridge: Cambridge University Press, 2013.
- Joyce, Richard. "Moral Anti-Realism." In *Stanford Encyclopedia of Philosophy*, Edited by Edward N. Zalta, Winter 2016 Edition. <https://plato.stanford.edu/entries/moral-anti-realism/>.
- Rawls, John. *Collected Papers*. ed. S. Freeman. Cambridge: Harvard University Press, 1999.
- Sayre-McCord, Geoff. "Metaethics." In *Stanford Encyclopedia of Philosophy*, Edited by Edward N. Zalta. Spring 2024 Edition. <https://plato.stanford.edu/entries/metaethics/>.
- Sayre-McCord, Geoff. "Moral Realism." In *Stanford Encyclopedia of Philosophy*, Edited by Edward N. Zalta, Summer 2015, Edition. <https://plato.stanford.edu/entries/moral-realism/>.